



۲۰۱۸/۰۴/۲۰

پوهاند عبدالحی حبیبی

اهمیت افغانستان از نگاه تاریخ و باستان شناسی

افغانستان کشوریست کوهستانی که در دل آسیای مرکزی، در زیر بام دنیا (پامیر) در خطه اتصال آسیای شرقی و غربی در مجاورت نیم قاره هندوستان و مناطق علف زار آسیای مرکزی افتاده است.

افغانستان به ساده ترین تعریف جغرافیایی تیغه کوهی است با قلل درشت و مرتفع، که از سنگلاخ پامیر باسلسله عظیم همالیا و قره قرم پیوسته و برفهای دایمی و موقتی برود بارهای وسیع آن آب فراوان میدهد، و به هر طرف رودخانه ها خورد و بزرگی را تشکیل میدهد.

افغانستان از نظر جغرافیا و تاریخ يك کلیه ایست به شکل سنگلاخ عظیم و دشت های فراخ و رودخانه های پر آب - با آب و هوای مختلف و سالم، در چهار راهی که شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا را بهم پیوند میدهد، بدین ترتیب موافق با موازین علمی برای سکونت بشر چه در دوره های غار نشینی حجر، و چه در دوره های زندگانی انسانی، در مصب رودخانه ها و مراتع سرسبز مساعد بوده، و مهاجرت اقوام و مدنیت های مختلف را یکی بعد دیگری دیده و سپری کرده است.

موافق با همین اساسات کلی، تحقیقات باستان شناسی نیز واضح ساخته است، که خاک افغانستان و سرزمین های مجاور آن ایران و جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی امروز (خاک ماوراء النهر یا ماورای جیحون یا ترانز و کسان) و اراضی نیم قاره هندوستان و خاک چین همگی دوره های قدیم حجر و مدنیت های جدید حجر (نیولیتیک) و دوره های قبل تاریخ و اعصاری را که اروپایان با اصطلاح علمی (پری هستریک) گویند و آنرا دور همقدم بر عصر تاریخی ترجمه کرده می توانیم، همه را دیده و سپری کرده است و چون افغانستان گذرگاه و یا پیدایش گاه این مدنیت ها بوده بنا برین اهمیت فراوان در تحقیقات تاریخی این دوره ها دارد.

یکی از آثاریکه به تازگی در نتیجه حفاری در غار قره کمر Qara Kamar حوالی سمنگان در دل هندوکش آشکارا شده، و علما آنرا تحلیل کرده اند-علایم زندگی حدود بین ده و سی و پنجاه هزار سال قبل از میلاد غار نشینان شکاری را در مراتب اولین مدنیت قدیم حجر در وسط افغانستان ظاهر می سازد و هم از کشفیات دیگر در تپه مندبگک، پنجاه کیلو متری شمال غرب قندهار آخرین مرحله مدنیت سنگ صیقلی را با آغاز دوره مفرع (برونز) درحوالی سه هزار سال ق،م و پنج هزار سال قبل از امروز در بین مسیر هیرمند و ارغنداب مشاهده میکنیم و ازین پدید می آید که میان آغاز دوره قدیم حجر و دوره اخیر سنگ صیقلی در کشور ما بااحتمال قریب

بیست یا سی هزار سال گذشته و در حوالی آغاز ثلث سوم این دوره یعنی در حدود ده هزار سال ق، م موجی از عناصر هند و اروپایی در حوزه علیای سیر دریا و آمو دریا پیدا شده که به تدریج مرکز نقل آنها از نواحی سردتر به حوزه آمو منتقل شده است، این مردم چندین هزار سال درین نواحی سکونت داشته با حیوانات اهلی مخصوصاً اسب که علامه فارقۀ این سرزمین است بلخ و باختر را جولان گاه خویش قرار داده و بعد از آن در وادیهای رودخانه های افغانستان پراکنده شده اند.

از کشفیاتیکه در حدود پنجاه سال قبل سر جان مارشل در وادی سند در هرپه و موهن جو دیرو نموده چنین ثابت آمد، که در حدود شش هزار سال قبل ازین حوزه سند دارای مدنیت عالی بوده و شهرهای منظم باجاده ها و سرکها و حمامها داشته و زراعت در بین ایشان مترقی بوده و گندم و جو می کاشتند، حیوانات اهلی مانند قاطر و شترهای کوهان دار و گاوهای بسیار قوی کوه اندار و گوسفند و غیره داشتند و برای نقل عراده ها از نرگوهایی نیرومند کار می گرفتند و زیورات طلا، نقره و مس را در کمال مهارت می ساختند، اسلحه جنگی و آلات کار از مس و روی داشتند، و دارای رسم الخطی هم بودند، که سلسله همین مدنیت وادی اندوس به افغانستان و ایران و بین النهرین و تا مصر هم کشیده شده، و آثار مشابه آن در نال و جاله وان، و قلعه گل محمد بلوچستان و انو قریب مرو و سیستان افغانی و مندیگک و دمراسی قندهار و جنوب ایران و خاک عراق و مصر کشف شده است، که از آنجمله تیکرهای ملون، خشت های پخته اطاقهای ابنیه، نقش های ظروف، زیورهای نفیس، مهرهای تصویردار، آثار و زیورها و آلات لاجوردین، مجسمه های ربه النوع مادر و غیره در تمام این سرزمین مشابه یکدیگر است. و بنابراین جان مارشل حکم میکند که بشر در حدود شش هزار سال قبل در حوزه های نیل و فرات و کارون و هلمند و اندس یکسان مدنیت خود را انبساط داده. (او در نظر سراورل ستین وادی هلمند و سیستان با موقعیت مساعد جغرافیایی خود اهمیت خاص مدنی را در ادوار قبل التاریخ در انتشار پهلوهای مدنیت کلکولی تیک داشته است.

کثرت پیدایش مجسمه های الهه مادر از حفاریات وادی سند تا نیل می رساند که شکل دیانت و فکر انسان آن دوره در سرتاسر این سرزمین مشابه و نزدیک یکدیگر بوده است.

چون در افغانستان از سرزمین باختر-قندهار و سیستان عموماً اینگونه مجسمه ها و آثار مشابه کشف شده، بنابراین میتوان گفت که نه تنها انتقال و مبادله افکار و دیانت و عواید مدنی بین کشورها و مردم قبل التاریخ از وادی اندوس تا نیل در عصور باستانی جریان داشته و مردم افغانستان با آن تمدن قدیم و بسیار مهم پیوستگی تامی را دارا بوده اند. بلکه این سرزمین محل انتقال و پرورش این مدنیت هابوده است.

دوره آریایی:

طوریکه در بالا گفته شد افغانستان از اعصار قبل التاریخی مسکون بشر بود، و مردمیکه در آن ازمنه در این سرزمین ساکن بودند، دارای مدنیت و افکار و عقاید و کلتور خاصی بوده و با مردم وادی سند و ایران و ماوراء النهر مشترکاتی در زندگانی و کلتور و تمدن داشتند.

بعد از دوره پیش از تاریخ، که شاید وقتی در باره زبان و کلتور و فرهنگ آن معلومات مفصلي بدست انسان

برسد، و امروز درین باره تھی دستیم، دوره بسیار روشن مهاجرت آریاییان آغاز میشود، که باز افغانستان مرکز مهم این حرکات و انتقال اقوام بوده و آثار کهنسال ادبی در انباه داریم که علی العموم همه اقوام هند و اروپایی از آن استفاده کرده میتوانند. ولی خصوصی تر به يك شاخه مخصوص این مردم تعلق بارزي دارد، که مردم افغانستان یا آریاییان قدیم اند-و این سرزمین به حیث قرار گاه و مهد آریاها موقیعت مهم در تاریخ به خود میگیرد.

آریانه ویجو:

مردم آریا در حدود چهار هزار سال قبل المیلاد در سرزمینی بنام آریانه ویجو Aryana-vaego میزیستند (2) و این تسمیه به معنی سرزمین نجباء و پاکزادان و مردم اصیل است (3).

ناگفته نماند که اصطلاح آریانه ویجو- در بین مهاجران آریا یی هند نیز بوده ولی بجای آن سرزمین قدیم و پرورشگاه باستانیاریا- آریا ورشه Arya-varsha یا آریا ورته (4) می گفتند که در قرن دوم یا سوم قبل المسیح این نام در منو سمهیتا Manu-samhita ذکر گردیده است (5).

مهاجرت و خطوط انتقال آریاها:

مردم نژاد سفید آریا که در آریانه ویجو یا آریانه ورشه میزیستند - بقرار توضیح اوستا به سبب برودت هوا و قلت مواد خوردنی - به ساحل چپ دریای یا کسوس (آمو) در باختر یا بخدی قدیم تا دامنه های هندوکش پراگند ه شده اند که قسمت قدیم سرودهای ویدی و اوستایی یادگارهای زندگانی باستانی آنها را در سرزمین افغانستان نشان میدهد، و بقول دکتر پی گایلس P.Giles استاد فیلولوژی مقایسوی پوهنتون کیمبرج این مردم برخی از حیوانات را اهلی ساختند و بعضی از گیاه ها را نیز میشناختند و در حدود ۲۵۰۰ ق.م در سرزمین بخدی شمال افغانستان با برخی از صنایع دستی زندگی میکردند.

این مردم آریایی اصیل باثر تزئید نفوس و عوامل دیگر طبیعی، از آرامگاه و مهد مرکزی خود که با افغانستان کنونی شامل يك ناحیه جغرافیایی بوده به افغانستان کنونی (بخدی و وادی های شمالی افغانستان) آمدند و بعد از آن به شرق و غرب مهاجرت نموده و از راه های شرق کهسار سپین غر - به وادی های اندس و پنجاب رفته اند - و همچنین از راه های شمال خراسان و هرات کنونی به ایران و حتی آسیای صغیر رسیده اند. که بعد ها زندگانی در خانه مشترک بخدی، زبان و ادیان و افکار و داستانهایی حماسی و فولکلور و فرهنگ خود را به شرق و غرب باخود برده اند، و این مشخصات مشترک ایشان تشا به کلی با یکدیگر دارد. چنانکه زبان و مضامین و ارباب انواع هر دو کتاب آریایی یعنی اوستا و ویدا نزدیکی تامی باهم دارند - و نیز از روی کتیبه مکشوفه هیتانیان که از محل پایتخت ایشان (پ - ت ریوم مربوط سال ۱۴۰۰ ق،م) (از بوغاز کوی Boghaz-Koi آسیای کوچک پیدا شده ثابت گردید که در آنجا نیز مردمی به نام میتانی Maitani از نژاد آریا سکونت داشتند، که نامهای شهزادگان و ارباب انواع و اساطیر ایشان با آریاییان ویدی و اوستا مشترک است. و ازین نتیجه میگیریم که در حدود ۱۵۰۰ ق،م) هم آریاییان (از هند تا آسیای صغیر) مدنیت و فرهنگ و دیانت مشترکی داشته اند (6).

آریایی های بخدی یا مرکزی:

بعد از هجرت آریایان از مرکز بخدی، جمعی از آن قبایل در خود بخدی و باختر و دامنه‌های هندوکش باقیمانده اند-که خود را به نام سرزمین خویش بخدی-پکته-پشت- پشتون نامیده اند و همین مردم در جنگ ده قبیله آریایی بر کنار دریای پاروشنی Parushni راوی (شرکت کرده و بنام پکته Paktha ذکر شده اند(7) و همچنین در قدیم ترین متون آریایی یعنی ویدا مکرراً نام پکته مردم پشتون (و شاهان و شهزادگان و رجال ایشان آمده (8) که در حدود) ۴۰۰ ق.م (اوضاع زندگانی و فرهنگی و انتقال قبایل پشتون را تا کنار راوی ثبت میگرداند-و از آنجمله نام های قدیم بسی از رجال و قبایل آریایی تاکنون در بین قبایل پشتون موجود است مانند تور وایانا Turayana نام پادشاه پکته (9) که در پشتون کنونی هم معنی این نام توره و هونی یعنی شمشیر زن است.

همچنین نامهای قبایل داسا Dasa و بریسیایا Brisaya و پانیی pani و پاراواتا Paravata که بر کنار های سراسوتی Hillebrandt از مردم اراکوزی) قندهار کنونی بودند(10) تاکنون به نامهای داسوپانی و پروت Parvat و بریچ در بین قبایل زابلی و ژوبی پشتونها موجودند(11).

به شهادت متن سرود ویدی و ادبیات بعدی تا ماهیه ارتهمی بینیم، که قبایل آریایی از حوزه اکسوس و از شمال هندوکش به جنوب آن منتشر شده و از آنجا در امتداد مسیر رودخانه های کابل - کوبها کرم- کرومو گومل- گوما - تیسوات- سواستو به کنار های سند- سندهو رسیده و از آنجا به سرزمین پنجاب - سیته- سندھویا- هپته هندو یعنی هفت دریا واصل گشته، سپس به طرف قلب هند پراکنده گردیده و اقوام محلی را بطرف جنوب شبه جزیره رانده اند.

دانشمندان هندی که متون قدیم سنسکریت را از نظر گذرانیده اند، خود بهتر میدانند که مسکن قدیم (اندرا) یا خانه شمالی یا مهد قبایل(بهارته) کجا بود؟

در روشنی تحقیقات برخی از دانشمندان اروپایی صریحتر می توان گفت که مهد قبایل بهارته آریایی، بلخ بوده و از آنجا به شرق و غرب انتقال کرده اند. نام این پرورشگاه و مهد باستانی آریایی در ادب ویدی بلهیکا Balhika بود که در ااتهر و اویدا Atharva-Veda آمده، و در مهابهارته بهلیکه Bahlika بوده و پانی نی دانشمند دستور شناس سنسگریت در حدود قرن چهارم میلادی قبایل بهلیکه را بلخیان نامیده است(12) و در خود اوستا از جمله شانزده کشور آریایی چهارم آن بخدی Bakhdi بود (13) که صفت (بخدی مسریر ام) بلخ زیبا را داشت و بقرار حقیقت اوستا شناسان حروف عنصر پاین نام (ب-خ-د-ی) بوده که در ادب پهلوی بخل و بخلی است که منشا نام باختر شمرده میشود (14) و به قول جیکسن Jackson در نسخه پهلوی اوستا تحریر قرن هشتم میلادی (که از سمرقند کشف شده-این نام) بخل بامیک) بود، که در ادب دری بلخ بامی باقی است(15) و عین همین عقیده را دانشمند اروپایی واله دوپوسن Vale De Poussin نیز تایید کرده است و طوریکه پیشتر گفتیم، نام پکته ویدی و پکتوس هیرودوت از همین ریشه بخدی و بختی اوستایی است که به مرور زمان بخت و پشت

(10)

و پشتون گردیده، و اکنون يك ملت بزرگي را در وسط آسيا تشكيل داده است.

از مهاجرته بصورت غير مستقيم مطالب ديگري هم بدست ميآيد كه ارتباط و انتساب عده از قبائل آريايي مهاجر هندي را به بلخ و باختر ظاهر مي سازد- من باب مثال، گفته شده است كه بهادرا Bhadra جدۀ اسطوره يي قبيله مادر زن كسي بود بنام ويشتاسوه (Vyushit-Acva) كه شباهت تام نباشد، بيكي از رجال تاريخي و باخترتي تعلق ميگيرد و كلمۀ (اسوه) يا صورت پشتوي آن (اسپه) بصورت پسوند در نام گذاري رجال بلخ بسيار مروج بود.

پاني ني يكي از دانشمندان بزرگ قرن چهارم ق،م كه در ملتقاي دريائي كابل و اباسين در مقابل اتك بر كنار رود خانه ميزيست و گرامر ويدي را به نام Asht-Adhyaya يعني هشت لكچر نوشت، وي زبان ويدي را به تهذيب و ترتيب گرامري نام آنرا سنسكريت يعني تهذيب و اصلاح شده The Perfected گذاشت (16).

چون پاني ني از سرزمين پشتون و سواحل شرقي اباسين برخاسته بنا بران ذكر وي از قبائل بلهيكه معتبرتر است و واله دوپوسن هم عقیده دارد كه بلهيكه يقيناً مردم بلخ اند، و در ميان عشاير و مهاجر آريايي هندي شهرت داشتند.

علاوه بر ماخذ و متون قديم سنسكريت پدر مورخان يونان هيروdotus نيز در قرن چهارم قبل الميلاذ كه معاصر پاني ني است ذكر ي از چند قبيله افغانستان بنام پكتيك Paktiuke و گنداري Gandarioi و ستاگودي Sattagudoi و داديكی Dadikai و اپاروتی Aparutai نموده (17) كه بقرار راي علماي محقق عبارت اند از پشت و پشگتون و گندهاري) گدارا Gadara كتيبه داريوش (وشتك) تته گوش Thatagush هخامنشي (و تاجيك و افريدي كه تاكنون از مردم آبرومند افغانستان شمرده ميشوند و از زمان مهاجرت آريايي تاكنون در همان مساكن تاريخي خود برقرارند، و ذكر يك شهر مركزي اين قبائل يعني پشاور در نوشته هاي هيكاتويس Hecataeus در حدود ۵۰۰ ق.م (بنام كاسپاپوروس Kaspapuros در گندارا موجود است و قرار يكه اركيو لوژستهاي شيكاگوي امريكا به تازگي در كتيبه پارتی يوناني شاپورا اول در نقش رستم فارس را حدود ۲۶۰ م یافته اند نام پشاور به صورت Pashkiboura است (18) كه پسانتر برشاپوره سنسكريت و پو-لو-شا-پو-لو-هيون تسانگ Huan-Tsang زير چيني و پرشاپور و فرشابورو فرشاور و پشاور دوره هاي اسلامي را از آن ساخته اند، و ازین برمي آيد كه اين مردم در سرزمين خود از زمان قديم تا اوایل عصر مسيحي بر قرار بوده، و اگر در جمله قبائل قديم آريايي درجنگ ده قبيله بركنار راي هم شركت کرده باشند بقايي ايشان در سرزمين باستاني افغانستان مانده اند.

در دستۀ قبائل پنجگانه كه اصطلاحي است سنسكريت به شكل پنكه جانا Pank-Jana قبائل از قبيل دريوهو Druhus- يادو Yadus تور و اشا Turvashas انو Anus پورو Paurus شامل اند -پروفيسر چندره داس Chandra-Dass استاد تاريخ قديم هند در پوهنتون كلكته معتقد است كه بايد همه كتله معروف بهارته درين جمله شامل باشد مهمترين قبائل پنجگانه پورو است و اولاد او يعني پوراوا Pouravas با كتله بهارته نزديكي و قرابت داشتند، و اين قبائل پنجگانه همان راهي كه قبائل بهارته در مسير مهاجرت ها تعقيب کرده اند -دنبال نموده اند .يعني از شمال هندوكش از بلخ و باختر برخاسته و به جنوب آن فرود آمده و بالاخره بر سرزمين

پنجاب و خاك پهناور هند پراگنده شده اند.

پروفیسر داس مسکن قبیلہ پورو را دره علیای اندوی در حواشی گندهارا قرار میدهد، و این مطلب حقیقت دارد که ایشان در دوره بی از دوره های مهاجرت آریایی در پنجا بودند- ولی اگر بر دورهای قدیمترین مهاجران آریایی رسیدگی شود، باید مسکن آنها را هم مانند سایر شعب و عشایر هم نژاد ایشان در کوه های افغانستان جستجو کنیم. اگر مهابهارتی و پورانا و داستانهای حماسی ویدی و اوستایی و شاهنامه را مطالعه کرده و به اساس ادب و فلکلور مقایسوی بهم تطبیق کنیم، خواهیم دریافت که کانون زندگی اولیه و قدیم آریایان مهاجرت هندی و ایرانی در شمال هندوکش و حوزه اکسوس بود. تا اینجا هر چه گفتیم تکیه گاه و استناد ما سرود ویدی و منابع سانسکریت هندی و یونانی بود.

بناباید عین همین مطالب متوجه اوستا شده میتوانیم، و با اینکه اوستای قدیم در دست نیست از روی متون اوستایی ما بعد و سایر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج کرده می توانیم و جایگاه بلخ و سایر ولایات افغانستان را که اکثر قطعات قدیم بلخ که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه پهلوی بدست رسیده است شانزده گانه آریا نشین در آن شامل است بصورت واضح تر و روشن تر معاینه میکنیم. اینجا از شرح جزئیات آن صرف نظر میکنیم، و علاقه مندان به فرگاد اول و ندیداد یکی از اجزای اوستا و به یشتها مراجعه میتوانند.

مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبایل آریایی و تشکیلات اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ ما مداخلیت دارد، و مقایسه متون ویدی و اوستایی و تطبیق محتویات جغرافیایی و تاریخی و حماسی آن با همدیگر مبادی اساسی و کلی تاریخ افغانستان را با تعلقات آن با کشور های مجاور در شمال و شرق و غرب روشن میسازد.

تشابه شدید زبان اوستا و زبان ویدا به حدی است که این دو زبان را لهجه های یک زبان قدیمتر باید شمرد. این تشابه شدید زبان حکم میکند، که پیروان ویدا و اوستا روزی در یک خانه و یک دیار زیسته باشند، خانه و این دیار حوزه اکسوس - همان حوزه وسیع آمو دریا است که قدیمترین این قطعات خاك آریا نشین در دو طرفه مسیر آن افتاده و بلخ گزین و بخدیم سریرام و بلهیکا و باخترو بخل بامیک و بلخ بامی و بلخ الحساء جایگاه وسیعی در این حوزه دارد و مام اسطوره های باستانی هند و ایران آنجا را جلو گاه قدیم ترین مظاهر زندگانی آریایی می شمارد.

همان طوریکه کشفیات موهنجودیرو و تپه های انو و مندیگک و تپه های سیالک و جیاندر افغانستان و ماوراء النهر و هند و ایران شواهد زندگانی قبل از آریایی را بما نشان میدهد- ادبیات سانسکریت و اوستایی جایگاه و حرکت و امواج قبایل سفید پوست آریایی را بما معرفی میکند.

افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سرزمین وسطی است که احفاد آریایی قدیم را هنوز در دل کوه های آن در لابلای دره های هندوکش و وادی های افغانی به طور مثال مشاهده میتوانیم، این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه های قدیم خود را تا پیمانۀ بزرگی حفظ کرده اند و باشندگان هندوکش مرکزی شرقی و قبایلی های باشندۀ سفید کوه و غیره نمونه های بارز آن است که علاوه بر پشتو در حدود بیست لهجه محلی در دره ها و وادیهای سنگلاخهای آن تاکنون موجود است.

(2) - اوستا-وندیداد - فرگردا.

(3) - تمدن ایرانیان خاوری ۷۰-۶۴ ح از گیگرمانی و کیمبرج هستربآف اندیا ج ۱ ص ۷۳.

(4) - درینجا به تعین موقعیت آن باتناقض افکار دانشمندان شرق و غرب کاری نداریم - ولی همینقدر میگوییم - که کامه آره و آراین که ذکر آن در ریگویدا هم آمده، و به قول داکتر ویلم گیگر W.Geiger محقق المانی اشتقاق آن از آر است که در سانسگریت هم به معنی اصل و نژاد و بنیاد بوده و کلمه آریا مفهوم اصیل و نجیب و پارسا را داشت، و عین همین کلمه در ادب قدیم پشتو و محاوره کنونی - به همین معنی موجود و مستعمل است و همچنین کلمه و یجویا و یجه در محاوره کنونی پشتوی قندهار به همان معنی قدیم آریا بی خود به مفهوم سرزمین و جایگاه و آرام گاه باقیمانده است. (ریگوداج ۳ ص ۲۰۷ و هند قدیم پانیکارج ۱ ص ۴)

(5) - کیمبرج هستری اف اندیاص ۱۵ ج ۱ بحواله مانو سمهیتا فصل ۲ شعر ۲۲ که همین کلمه به شکل و رشو Varsho تاکنون در زبان پشتو موجود است و معنی آن گاه خوب و مرتع باشد .

(6) - کیمبرج هستری آف اندیاج ۶ ص ۲۶.

(7) - کیمبرج هستری آف اندیا ۱ ص ۸۲.

(8) - ویداج ۲ ص ۱۸ - سرود ۱۷ حصه ۷ - ج ۲ ص ۱۰ - سرود ۲۲ حصه ۸ - ج ۲ ص ۲۶۰ - سرود ۱ حصه ۸ - ج ۲ ص ۶۵ - سرود ۶۱ حصه. اطبع لندن.

(9) - ویداج ۲ ص ۶۵ - سرود ۶۴۱ حصه ۱۰.

(10) - کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ ص ۸۷.

(11) - حیات افغانی ص ۱۱۸ - ۱۵۶ - ۲۴۱ - ۲۵۸.

(12) - رجوع به کتاب هند در نظر پانینی.

- وندیداد- فرگرد اول.

(14) - فرهنگ اوستا ص ۱۱۰.

(15) - ترجمه اوستاج ۱ ص ۸ (زردشت ص ۲۷۱).

(16) - ویدک اندیا ص ۸۰ و برتانیکا ج ۹ ص ۹۵۴ کلمه سم در زبان پشتو عین همان معنی تهنیب شده را دارد.

(17) - تاریخ هیروودت کتاب ۳ ص ۱۰۲، ۹۴، ۹۳، ۹۱ و کتاب ۷ ص ۶۶ و کتاب اول ص ۱۲۷ و ۸۵.

(18) - پتانهاز سر اولف کیروص ۳۳.

پایان